

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

## راجع به غزه

دیروز که می‌آمدیم، آقای گفتند: آقایان گفته‌اند که راجع به غزه صحبت بشود، گفتم: پس ما محروم شدیم چون ما نبودیم، لذا گفتم: امروز می‌آئیم چون روز اول است مقداری متفرقات بگوییم، مساله‌ای که امروزه خیلی صحبت می‌شود و به نظر می‌رسد که این قضیه، بطور کلی گرایش‌ها و میل‌ها به آن سمت و سو هست مساله غلبه احساسات است و تصور بر این است که هرچه در این مسیر بتوان احساسات افراد را بیشتر به حرکت درآورد برای رسیدن به نتیجه راه سریع‌تری پیموده خواهد شد. این یک مطلبی است که به نظر می‌رسد امروزه و همیشه مطرح بوده است و فرق بین مسیر مستقیم و حق با سایر مسیرها در این مساله است.

شکی نیست که این مطالبی که امروز دارد اتفاق می‌افتد اموری است که موجب تألم انسان

است و انسان متأثر می شود که چطور افراد بی گناهی این وسط، اعم از بچه، غیربچه، افرادی که در این قضیه دخالتی ندارند، باید اینطور از بین بروند. و هرکسی نسبت به این مساله و وضعیت متألم می شود، ولی دو نکته است که ما باید به آن توجه کنیم صرف نظر از این مطلب، نکته اول اینکه باید هر واقعه و حادثه ای که اتفاق می افتد ماهیت آن واقعه و حادثه را با محتوایی که دارد بایستی که کاملاً ما آن را بشناسیم و نسبت به آن باید موضع مناسب در پیش بگیریم. توجه کردن به خود آن حادثه و هویت خارجی حادثه بدون نظر کردن به ماهیت آن، موجب رهنمی در راه انسان و اشتباه در مسیر و در فکر انسان می شود.

یکی از افرادی که الان خودش موجود است و در تهران ایشان امام جماعت یک مسجدی هست، در زمانی که بین ایران و عراق درگیری بود و جنگ بود ایشان در همان وقت خودش از جمله صحبت هایی که می کرد - البته ایشان فردی بود که در خود مسائل بود نه در کنار، در جریان قضایا بود - و می گفت که در یکی از همین عملیاتی که انجام

شد همه افراد بلااستثناء گفتند که این عملیات محکوم به شکست است، منتهی آن فرماندهای که در آنجا بود می گفت ما باید این را انجام بدهیم، اگر انجام ندهیم آن وقت می گویند که شما کاری انجام ندادید، و این برای ما عیب است! - ظاهراً عملیات پنجوین بوده است - که شما همینطوری دست روی دست نگه داشتید و هیچ تحرکی و حرکتی در اینجا نیست و ﴿در این جریان﴾ حدود هفتصد نفر رفتند و عبارتی که ایشان می آورد این بود که وقت پاییز چطور برگها همه زرد می شود - تعبیر من نیست تعبیر ایشان بود - وقتی این برگها زرد می شود منتظر یک باد است وقتی که باد می وزد همینطوری این برگها از درخت می ریزد، می گفت همینطور این جوانهای مردم از کوه می ریختند پایین، چون منطقه کوهستانی بود و همه از بین رفتند.

حالا هر کسی به این قضیه نگاه کند، چه می بیند؟ یک صحنه دلخراش، از بین رفتن مردم و جوانهای مردم، جوانهای صاف، پاک، جوانهایی که برای اسلام واقعاً رفتند، شکی نیست که آنها هدفشان

هدف اسلام بود و دفع تجاوز بود و در این مساله کسی نمی‌تواند شک بکند، چون شک بکند یعنی انکار واقعیت کرده چیزی که واقعیت بوده این بوده، کسی که اینها را مجبور نکرده بود که بلند شوند بروند جبهه، تفنگ که نیاورده بودند درب خانه مردم، همه اینها با اختیار و میل و صفای خودشان با صداقت خودشان بلند شدند و رفتند، در این طرف مساله شکی نیست، ولی صحبت در ماهیت این حادثه است. ببینید، ماهیت این حادثه را که انسان بررسی کند و ببیند که این ماهیت چگونه بوده است ... هر کسی به این صحنه نگاه کند می‌گوید عاشورا است، این صحنه، صحنه عاشورا است، از یک طرف دشمن متجاوز، از یک طرف این جوانهای پاک و صاف و بی‌غل و غش دارند می‌روند، نگاه به این حادثه و قضیه انسان می‌کند می‌گوید عاشورا است. در این شکی نیست، کما اینکه، عاشورا همه‌جا می‌گویند، ولی اگر یکی اطلاع بر نیت پیدا کند که این قضیه، از چه نیتی برخاسته، این مساله از چه هدفی نشأت گرفته، این قضیه برای چه مقصدی است، برای این که دیگران بگویند فرمانده در اینجا

حرکت کرده، و الا آن جوانهایی که می‌روند کشته می‌شوند چه می‌فهمند؟ می‌گویند، حمله کنیم، آن هم می‌گوید چشم، و الا اگر در آن موقع بایستند و بگویند که نه، ما انجام نمی‌دهیم ما این کار را نمی‌کنیم، خب فرمانده چه می‌کند؟ کاری انجام نمی‌دهد فوقش می‌گیرند می‌گویند تخلف کردند و مساله بالاخره راه قانونی خودش را طی می‌کند.

ولی ماهیت مساله چون روشن نیست، این حادثه پیش می‌آید، اگر ماهیت مساله روشن بود ... و امثال ذلک خیلی بود این یکی نمونه بود، ایشان می‌گفت از جمله این بود - عرض کردم یک فرد مطلعی بود و خودش در همان مراکز تصمیم‌گیری بود - و چون نیت را کسی خبر ندارد، این واقعه پیش می‌آید، چون از آن مسائل نفسانی کسی اطلاع ندارد این قضیه پیش می‌آید و الان هم این مطالب را می‌گویند و یعنی این مطالبی است که دارد نوشته می‌شود و نوشته شده است. مطلب، مطلب من نیست و در این کتابهایی که درآمده صریحاً گفته شده، بخاطر مثلاً عدم همکاری این قضیه پیش آمد!

بخاطر فلان قضیه پیش آمد! دیگر الان اینطور نیست  
که خلاصه ... گرچه هنوز خیلی مطالب گفته نشده  
است. و لیکن چند درصدیش گفته شده است.

مهم برای ما متابعت از چه مسیری است؟ این  
مساله مهم است، یعنی یک فرد بعنوان یک شخصی  
که می خواهد دنبال مکتب اهل بیت و مکتب تشیع  
برود این فرد به ماهیت پدیده ها و حوادث باید نگاه  
کند یا به همان هویت خارجی؟ به کدام باید نگاه  
کند؟ خب هویت خارجی همین است، همین  
ظهوری که ما داریم می بینیم اگر ما هویت را شامل  
نیات نگیریم و فقط به همین صورت ظاهر توجه  
کنیم، اگر به این مساله نگاه کنیم، خب همین است  
که یک طرف دشمن کافر و ملحد و یک طرف هم  
مسلمان، شیعه دوازده امامی، بچه های معصوم و پاک  
و صاف و نیاتشان هم نیات خدا، این هم یک طرف  
قضیه، خب تمام شد آن، آن طرف و این هم، این  
طرف، پس وسط شد عاشورا دیگر!، مطلب جای  
تامل ندارد اما وقتی که آدم ریز می شود از این ظاهر  
یک پرده می رود داخل، یک مرحله را باز می کند،  
می رود در آنچه را که در ظاهر پیدا نیست حالا آن

اعماق را کار نداریم همین یک مقدار انسان می‌رود  
در داخل، یک خرده می‌رود به نیت نگاه می‌کند، حالا  
افرادی هم که آنجا هستند آن شخص که مسئول بوده  
انتقام گرفته و ... یک خرده حرکت می‌کند و می‌رود  
جلو یک دفعه می‌بینی چهره‌اش درهم می‌شود ا  
عجب!، ا اینطوری بوده؟! پس این ا ا ها مال  
چیست؟ مال این است که ما به ماهیت توجه نداریم  
به آن حقیقت مساله که ماورای هویت خارجی است،  
نگاه نمی‌کنیم لذا ا اینطور، ا آنطور ...

در همین سفر مشرف بودیم یک روز رفته  
بودیم جایی و در یکی از همین اماکن زیارتی، من  
رو کردم به یکی از همین دوستان که بودند، گفتم  
همین جا را که می‌بینید یک وقت بزرگان می‌آمدند و  
مشرف که می‌شدند همین جا می‌نشستند کنار همین  
دیوار یادم است و در یکی از این نشستن‌ها و  
جلوس‌ها خدا رحمت کند مرحوم آقاسید عبدالکریم  
کشمیری هم مشرف شده بودند، یک شخصی وارد  
حرم می‌شود مرحوم آقای حداد رو می‌کنند به این  
شخص و می‌گویند در آینده خواهی دید که چه

مسائلی به وجود خواهد آمد! درست، حالا آن کی بوده، دیگر ما نمی‌دانیم بالاخره یکی بوده عراقی بوده، پاکستانی بوده، هندی بوده، بنگلادشی بوده یا ایرانی بوده هر که بوده، بالاخره یکی بوده که لابد یک مسائلی در نیت داشته اما آن نیت را کی می‌خواند؟ من نمی‌توانم آن نیت را بخوانم، شما نمی‌توانید بخوانید، به ظاهر نگاه می‌کنید، می‌بینید به‌به مثلاً یک فردی است مثل سایر افراد کاری که انجام می‌دهد خب کارهایی است که ... اما آن کسی که باید ماهیت و آن باطن مساله را برای ما در بیاورد آن کیست؟ آن ما نیستیم، آن یکی دیگر است، او در می‌آورد می‌گذارد جلوی ما، آقا بفرمائید این ماهیت قضیه، حالا چکار می‌خواهی بکنی؟ می‌خواهی بروی یا نه؟ چکار می‌خواهی بکنی به من اعتماد داری یا نه؟ اگر اعتماد داری خب بفرمائید این قضیه، این صورت مساله این هم نیت، مرا هم که می‌شناسی ما اول و دوممان نبوده تا حالا خیلی ماهیت رو کردیم دفعه اولمان نبوده.

مشفرف بودیم حرم سیدالشهداء، يك بنده‌خدایی

بود من فقط يك لحظه چشمم افتاد - ما که پرونده همه



را بستیم و اصلاً فکر هم نمی‌کنم، فکر بکنم به هم می‌ریزم - داشتیم برمی‌گشتیم در همین مسیر تهران با وسیله‌ای که بودیم داشتیم می‌آمدیم تهران، یکی از دوستان گفت فلانی، من فلان کس را دیدم در حرم چقدر ظلمانی بود، چقدر این تاریک بود، داشت زیارت می‌خواند، آدمی است که خب وضعش از ما بهتر است! گفتم بله، من هم دیدم يك لحظه دیدم اینها مسخ هستند، مسخ شدند، یعنی آمده زیارت امام حسین **علیه‌السلام**، ولی مسخ است امام حسین **علیه‌السلام** را با مسخی دارد زیارت می‌کند یعنی وقتی نگاه در چشمش می‌کردی مسخ است، نگاه به اطوارش می‌کردی ...، گفتم: بله، من نمی‌گفتم، ایشان تعبیر به آن کرد، منتهی من گفتم اینها مسخ هستند، البته گفتم، همه اینطور نیستند تفاوت دارند آن هم گفتم بله، ولی آن کسی که ببینید آقا پا روی حق بگذارد ... حالا این کی بوده؟ این کسی بوده که خودش در يك جلسه به رفقای ما اعتراف کرده که حق در این قضیه با فلانی است صریحاً گفته وقتی که رفتند این مطلب را از قول

او نقل کردند گفته بود، دروغ است من نگفتم، بعد آن شخص ناقل هم گفت: خیلی خب يك فردایی هم داریم، عیب ندارد من دروغ گفتم به شما، باشد قضیه را می گذاریم برای فردایی، بالاخره آن جا دیگر نمی شود دروغ گفت، اینجا دروغ می گوئیم، راست می گوئیم، سر هم را شیره می مالیم، ببینید خیلی روشن، شما آمدید زیارت امام حسین ﴿علیه السلام﴾ دارید می گوئید در آن زیارت نوشته، یا لیتنا کنا معکم فنفوز فوزاً عظیماً، السلام عليك فلان، خب که چی؟ یعنی چی؟ همین السلام عليك فلان بلند می شوید می روید ... امام حسین ﴿علیه السلام﴾ را بدون مسخ باید رفت زیارت کرد که يك چیزی توی آدم برود، امام حسین مسخی با رفتن به سینما تفاوت نمی کند، چه شما برو در سینما فیلم تماشا کن چه برو در حرم امام حسین ﴿علیه السلام﴾، چون هر دو مسخ است، شما گوسفند، گوسفند نعوذبالله، حیوان که این حرفها را می فهمد، يك چوب، چوب هم بگوئیم می فهمد به خدا این چوبها، درها، سنگها اینها همه معرفتشان بیشتر از ماست، شما

بردارید حالا دیگر از باب چاره نداریم شما چوب را بردار ببر بگذار در خیابان چوب است، چوب را ببر در حرم امام حسین علیه السلام چوب است، این چوب را بردار ببر در سینما درست کن چوب است، نمی فهمد از آن حدود خودش خارج نمی شود، در آن حدودی که دارد در آن ماهیت و هویتی که دارد بسته است، باز نیست.

او کلید نینداخته این را باز کند، کلید نینداخته این کله را باز کند و مطلب را خلاصه ببیند چی بوده است؟ می گوید نه، من کی چنین حرفی زدم؟ مثل دروغ های دیگر که درآورند این هم دروغ است!، این بنده خدا گفت خیلی خب، اگر ما دروغ درآوریم باشه، پس وعده ما و شما فردا.

یا طرف آمده کتاب مرحوم آقا را برداشتند درآوردند با دست نویس مرحوم آقا، آخر احمق ها، من پسر آقا نمی توانم این دست نویس را بخوانم شما برای کی این را چاپ کردید؟ برای کی؟ من پسر آقا نمی توانم بخوانم، یک صفحه می خوانم خسته می شوم، این غرض، شما ببینید اینکه من می گویم

همه جا هست، همین جا هم که ما نشستیم هست،  
همین جا، همین آمدنمان، همین بحثمان، همین  
وضعیتمان و همین است که مردم دیگر ما را  
نمی پذیرند، بخاطر همین است، چرا؟ چون ما با حق  
با مردم حرف نمی زنیم، ما صنفی و نوعی حرف  
می زنیم ما با تحزب حرف می زنیم، حق حق است.

مرحوم آقا وقتی که در آن سنه چهل و دو با  
مرحوم آقای خمینی قیام کردند مطلبی را که به ایشان  
گفتند این بود که: حاج آقا روح الله ما باید ببینیم که  
چه مسیری و هدفی را در این قیاممان داریم تعقیب  
می کنیم؟ این باید برای مردم روشن بشود که آیا  
مقصود و هدف از این قیام برتری روحانیت است؟  
حکومت روحانیت است و در زیر سلطه گرفتن سایر  
افراد است توسط روحانیت؟ خب این یک مسیری  
است، خب به مردم بگوییم ما می خواهیم شما را  
ببندازیم جلو بچه های شما و زنان کشته بشود،  
بی ناموسی بشود، دیگر همه چیز در آن هست در قیام  
و انقلاب همه چیز هست برای چی؟ برای اینکه من  
بشوم رئیس شما، من که معمم هستم من باید بشوم  
رئیس شما، خب مردم تکلیفشان را می فهمند یا انجام

می دهند یا نمی دهند دیگر خودشان می دانند،  
می گویند باشد ما بخاطر شما این کار را می کنیم،  
حالا چه منافی پشتش هست خودشان می دانند،  
الان در دنیا مگر نیست؟ الان در دنیا که حرف از خدا  
نمی زنند همه جمع می شوند می گویند ما کمک  
می کنیم برایت رأی جمع می کنیم فلان می کنیم وقتی  
که شدی رئیس جمهور فلان کار را به ما بدهی با هم  
قرارداد را می بندند و معاملات را در پشت پرده انجام  
می دهند و بسم الله، راه می افتند این می گوید به این  
رای بدهید او می گوید به او رأی بدهید هرکسی  
برنده شد آن را می کند وزیر فلان، آن را می کند  
مدیرکل فلان و بالاخره غنائم را تقسیم می کنند، این  
چیزی که در دنیا است، ولی در مکتب حق این نیست  
مرحوم آقا رو می کنند می گویند: حاج آقا روح الله ما  
مسیرمان در این قیامی که کردیم چیست؟ مسیر ما  
اسلام باید باشد، اسلام هم که فقط اختصاص به  
روحانیت ندارد اسلام مال کیست؟ مال پیغمبر  
﴿صلی الله علیه وآله﴾ است و صاحبش هم الان امام  
زمان ﴿علیه السلام﴾ است ما می نشینیم کنار، ما باید

دعوت به پیغمبر ﴿صلى الله عليه وآله﴾ و امام زمان  
 ﴿عليه السلام﴾ کنیم، بدوش پیغمبر و ختمش هم  
 امام حی، بین این دو ما باید فقط دعوت به این مکتب  
 بکنیم، حالا در این قضیه روحانی طبعاً باید همراهی  
 کند، که آن روحانی هم دعوت به اسلام می کند، پس  
 این همه درس خوانده مال چیست؟ برای اینکه یک  
 روزی تبلیغ بکند، این منبرهایی که می رفته،  
 نمازهایی که در محراب می خوانده ...،

مُعَبًّا و مُقَبَّأ و مُعَمَّم

این همه درس خوانده و حدیث خوانده و  
 فلان خوانده برای چی خوانده؟ برای همین بسیار  
 خب پس بفرما، حالا ما آمدیم به همان دعوت  
 می کنیم که جنابعالی هی روی منبر ...، ما مردم را به  
 همان دعوت می کنیم که جنابعالی داری می روی  
 در محراب نماز می خوانی، به همان دعوت می کنیم،  
 بسیار خوب بیا دیگر، چه کسانی باید بیایند؟  
 بازاری ها، پزشکان همه اینها مسلمان هستند هر کسی  
 مسلمان است بیاید زیر این علم، و پرچم، زن بیاید،  
 مرد بیاید، مرحوم آقا تعبیرشان این بود حتی فاحشه  
 هم باید بیاید، چون او هم مسلمان است به کار

زشتش نباید نگاه کرد به اسلامش باید نگاه کرد، ما باید دعوت به اسلام بکنیم آن فاحشه هم دست از فحشایش برمی‌دارد، آن آدم خلاف هم دست از خلافش برمی‌دارد، آن پلیس ژاندارم هم دست از کار خلافش برمی‌دارد، بالاخره اینها مسلمان هستند، همه‌شان که بهائی نبودند، خیلی از این ارتشی‌ها، مگر اینها نمازخوان و روزه‌گیر نبودند؟ حالا هر کی چون در زمان شاه افسر بود خراب بود نه آقا، این همه آدمهای خوبی بودند، از فامیل خود ما افرادی بودند در همین ارتش و فلان و که خیلی از اقدامات می‌کردند، که اصلا کسی جرأت نمی‌کرد این کارها را بکند در آن منطقه‌هایی که عموی مادری ما - خدا رحمتش کند آدم خوبی بود ایشان - در آن مناطق اصلا در تمام مجامع آن زمان - زمان شاه - برای تمام افسران و فلان شراب را ممنوع کرده بود، یک قطره شراب کسی حق نداشت در پارتی‌ها و جاهای دسته‌جمعی و اینها بیاورد، روزه‌خوری را ممنوع کرده بود و بعد اخراجی می‌داد و تعقیب می‌کرد و چه می‌کرد که این کارها را زمان شاه می‌کرد، شبهای

احیا همه اینها را جمع می‌کرد و قرآن سرشان می‌گرفت و بِکَیَااللَّهِ و به اصطلاح از این چیزها انجام می‌داد، مرحوم آقا هم دوستش داشتند و بعد از انقلاب هم مدتها آن را به مسئولیت خودش نگه داشتند از طرف آقای خمینی که تصریح ایشان این بوده که ایشان در همان‌جا باقی بماند سرتیپ شیرازی خدا بیامرزد آدم خوبی بود، اینها اینطوری بودند و اینها همان‌هایی بودند که در زمان چهل‌و‌دو جزء دارودسته بودند، ایشان و برادرشان و حاج آقا معین.

ایشان می‌گفتند ندای اسلام همه را باید بگیرد، رسول خدا وقتی که آمد و ندای اسلام داد در این ندای اسلام سلمان و ابی‌ذر را جدا نکرد، سراغ ابوسفیان هم رفت، گفت تو هم بیا اگر روزنه‌ای در دلت هست، بیا تو را هم قبول می‌کنیم، اگر نیت صافی در تو هست، تو را هم قبول می‌کنیم، ابوجهل را و ابوسفیان را هم قبول می‌کنیم، خودشان نخواستند، خودشان می‌دانند سفره برای همه باز بود، این مائده‌ای که در اینجا گذاشته شده برای همه است این ندای اسلام و ندای حق است، در همین مساله و



راستا اول مخالفتی که از سوی اقشار نسبت به این مساله پیش آمد از همین روحانیت بود، همه افراد آمدند غیر از روحانیت البته عده خاصی بودند خدا رحمت کند مثل آقای مرحوم صدرالدین پدر آقای شیخ روح الله ایشان از آن افراد گیوه کشیده و آستین بالا زده و پایه رکاب به اصطلاح بودند، افراد دیگری بودند خدا رحمت کند مرحوم آقا شیخ محمد جواد فومنی که تهران نماز می خواند و مرحوم دستغیب بود خیلی از افراد بودند که واقعا" اینها پایه کار بودند، یعنی اینطور نبودند که فقط وقتی احساس بکنند مساله ای نیست زیر اعلامیه را امضاء کنند، یا در یک جمعی که از شش طرف خیابان مامون است در آن جلسه شرکت کنند نه، اینها افرادی بودند که تا آخر قضیه رفته بودند و بعد هم مرحوم حاج صدرالدین حتی چشمش را از دست داد، در همین گرفتن ها و زدن ها و زندان ها، وقتی که مرحوم آقا شیخ جواد فومنی از زندان درآمد پدر ما از این قضیه مطلع نبود بعد از سه یا چهار روز مطلع شدند. خوب ایشان تلفن نداشتند ولی همه علمای تهران از

آزاد شدن زندان آقا شیخ جواد فومنی مطلع شدند در این چهار روز یک نفر به دیدن ایشان نرفت! بعد از چند روز که پدر ما مطلع شدند، ما تلفن نداشتیم تلفن در منزل ما نبود، وقتی رفتند دیدن یک شیشه عطر قمصر برداشتند بردند به او دادند. ایشان وقتی عطر را گرفت، گذاشت روی چشمش گریه اش گرفت. گفت: آقا سید محمد حسین، چند روز است که من از زندان آمدم یک نفر به دیدن من نیامده!، اولین نفری که آمده شما بودید و داری به من عطر می دهی و آن عطر را تا آخر حیات نگه داشته بود، فقط موقع نماز ...، ببینید چه کسی دعوی اسلام می کند! کی دارد تبلیغ اسلام می کند! همه به فکر خودمان هستیم، همه دنبال خودمان هستیم، اسلام را داریم به دنبال خودمان می کشانیم، این مساله را من می خواستم بگویم، همه به فکر خودمان هستیم، همه دنبال رسیدن به اهداف خودمان هستیم، منتهی رسیدن به اهداف وسیله می خواهد، آن وسیله چیست؟ اسلام است، بهترین وسیله اسلام است، بهترین وسیله دفاع از شعائر است، بهترین وسیله فلان است، ما برداشتیم این کتاب را چکار کردیم؟

این رفقای ما خدا خیرشان بدهد، آمدند این کتاب را برداشتند چکار کردند؟ به این صورتی که می بینید درآوردند، کسی هست نگاه به این کتاب بکند و تمجید نکند؟! اگر کسی نکند، بیاید به من بگوید، من که کیف کردم خودم، هم از چاپش، هم از صفحاتش و هم از تحقیقاتی که اینها کردند، پدرشان درآمده صبح و شب، نمی دانم مدارکش را جمع کنند با این وضع که ... من هر شب چند صفحه می خوانم و بعد می خوابم، اصلاً واقعاً حظ می کنم، چه مطالبی، چه استقبالی مردم کردند، می گویند تمام شده است. درست شد حالا در مشهد طرف تلفن کرده به فلانی یکی از همین هایی که کتاب فروشی دارد، سنش چقدر است؟ هشتاد سال است، این که می گویم ما برای چی داریم روزه می گیریم؟ روزه امام حسین علیه السلام را برای چه می گیریم؟ عادت است نفس است؟

- تلفن کرده، آقا شما فلان کتاب را دارید؟

- ما اصلاً این کتاب را نمی دانیم چی است! نه،

اصلاً این کتاب نیست! و شما هم اصلاً دنبالش

نروید! و تحریف شده است! و مال ایشان نیست! و

مشهد نیست و دنبالش نگردید!

حالا این ور و آن ور سه کتاب فروشی دور

همان پشت ویتترین زدند. آقا جان نمی خواهی، بگو

نداریم، راست بگو اشکال ندارد، مگر آدم باید هر

کتابی را بیاورد. شما قرآن هم می توانی بیاوری،

مفاتیح را هم بیاور، خیلی خوب کسی کارت ندارد.

من قرآن ندارم. آقا من این کتاب را ندارم. بروید از

جای دیگر تهیه کنید، حرف راست بگویید.

این کتاب مال ایشان نیست و تحریف شده و

در مشهد پیدا نمی کنی و ... - البته غریبه بوده از

همین طلبه های مشهد و عمومی بوده، نه، اینکه

ارتباط داشته باشد، ولی آمده به فلانی گفته این قضیه

چیست؟ گفت: این هم از چیزهایی است که باید

بینی، دیدی دیگر، هشتادسال از سن گذشته آقای

انصاری، آقای حداد، مرحوم آقا را دیده، این همه را

دیده، این همه روضه خانه اش انداخته، نتیجه اش

این!، آمدند به من گفتند: آقا یک کتابی چاپ شده،

نوشتند راجع به آقا، آیت نور، یک همچین کتابی

بخیریم یا نخیریم؟ گفتم: ده تا بخیرید در هر اتاق یکی

بگذارید، البته من خودم تورق کردم، نخواندم متوجه شدم نویسنده کی بوده، از طرز انشاء پیدا بود، چه اشکال دارد؟ چرا انسان بخواهد از مطلب فرار کند؟ ما اگر خود بدنبال نرویم، پس که باید به دنبال این حرفها برود؟ ما اگر خود استقبال نکنیم، حرف زدند، کتاب نوشتند، بسیار خب، حرف خوب در آن هست، حرف خلاف هم در آن است، خلافتش را بگو خلاف است، خوبش را هم بگو خوب است، چه اشکال دارد؟ چرا ما باید بسته باشیم؟ چرا ما باید حصار بیاندازیم؟ این می شود چی؟ می شود مسخ شدن، حالا همان آقا که نگاه می کنی مسخ است:

- در این کتاب تحریف شده، حرف آقا را تحریف کردند.

- کدام؟ کجایش را؟ یک کلمه را ما جا نیانداختیم.

- این حرفهای آقا را برداشتند ترجمه کردند و تحریف است!

- دست شما درد نکند. شما خودتان در این کتاب ننوشتید ما اینها را ترجمه می کنیم؟ در خود

مقدمه نخواندید در خود مقدمه‌ای که از دست نویس  
آقا هست ننوشتید این کتاب با ترجمه از این موسسه  
منتشر خواهد شد؟ آن را بگذارید بغل این حرف،  
چون این مطالب آقا ترجمه شده، پس این کتاب آقا  
نیست. آن وقت همین آقا بلند می‌شود امام حسین  
﴿علیه السلام﴾ را زیارت می‌کند یا لیتنی کنت معکم  
فافوز فوز عظیمای کاش چی بودم، ای کاش دنبال  
شما بودم ... امام حسین ﴿علیه السلام﴾ هم به  
ریشش می‌خندد: برو پی کارت، جای زوار را  
گرفتی، اکسیژن را کم کردی، بلند شو برو مشهد، چرا  
بلند شدی آمدی؟ برای چی؟ این که مرحوم آقای  
حداد مکرر می‌گفتند: در جریان کربلا به جای گریه،  
فهمتان را زیاد کنید مال این است، برای این که ما  
امروز به این بدبختی نیفتیم که بعد از گذشت پنجاه  
سال از سَنَمَان و اَهْن و تَلِّپ‌ها و بیا و بروها و درس  
دادن و فلسفه گفتن و فقه گفتن‌ها بیاییم به روزی  
بیفتیم که به ریش ما بخندند! که این نتیجه این همه  
درس‌ها و بحث‌ها شد که برداریم این حرف را بزنیم،  
این مطلب را بگوییم، این برای چیست؟ بخاطر اینکه  
ماهیت مساله را درک نکردیم، ماهیت قضیه را ما

نیافتیم، در مکتب امیرالمؤمنین بجای پرداختن به ظاهر پرداخت به ماهیت است به ماهیت باید نگاه کرد به اهدافی که در پس این حادثه هست باید نگاه کرد به نیت‌های نهفته و پنهانی که از آن نیت‌ها کسی خبر ندارد و به مقاصدی که همیشه پنهان است باید نگاه کرد.

امام صادق ع چرا با محمد و ابراهیم

فرزندان عبدالله محض بیعت نمی‌کند؟ چون از نیت خبر دارد، ما اگر آن موقع بودیم می‌گفتیم ای آقا! گرفتی نشستنی این منصور دوانقی، این هم پسران بنی‌الحسن، برنامه هم برنامه قیام پس چرا گرفتی نشستنی؟ مردم چکار می‌کنند؟ می‌بینند اینها بنی‌الحسن و اولاد پیغمبرند آن طرف قضیه هم غاصب است، خلفای عباسی هستند می‌روند جلو؛ امام صادق علیه‌السلام چکار می‌کند آن نیت را خبر دارد می‌گوید حکومت به دست این عبا زرده می‌افتد به دست شما نمی‌افتد بی‌خود نروید دنبالش چرا؟ چون من امامم خبر دارم از غیب خبر دارم امروز که الحمدلله می‌گویند امام غیب ندارد خلاص، آن یکی

درآمده، می‌گوید: حرف امام حجیت ندارد، از حجیت ساقط است. دیگر آدم نمی‌داند به اینها بخندد یا گریه کند، حرف امام از حجیت ساقط است امام علم غیب ندارد، آقا هم درمی‌آید می‌گوید امام عصمت ندارد، هر روز یک چیزی الحمدلله درمی‌آید یک روز یکی زیارت ناحیه را واهیه می‌شمارد یک روز دیگری زیارت عاشورا را رد می‌کند، یکی زیارت جامعه را می‌گوید مال غالیان است غالیان از تشییع است و چه هست، اینها همه بخاطر چیست؟ بخاطر این است که نرفتند یک مقداری سواد زیاد کنند، امام می‌گوید: من امامم و قضیه را دارم می‌بینم آن تقدیر و مشیت خدا را تو نمی‌بینی من دارم می‌بینم گوش نمی‌دهی حالا بگیر، بعد شروع می‌کند امام را تهدید کردن، رسیدن به مقام وسیله می‌خواهد، وسیله کیست؟ باید از امام عبور کنی می‌روند سراغش، بیعت می‌کنی یا نه؟ نکنی فردا ترا می‌کشیم، وسیله می‌خواهد همینطوری مردم حرف ما را قبول نمی‌کنند. ولی اگر ببیند جعفر بن محمد علیه السلام آمد با ما بیعت کرد نتیجه این است جعفر بن محمد بیعت کرده است، آنها هم می‌آیند.



اما امام صادق ﴿علیه‌السلام﴾ متعهد جان مردم

است، نمی‌تواند بیعت کند، امام صادق متولی بر دین و خون و دماء و اعراض مردم است نمی‌تواند بیعت کند مساله خود امام صادق نبود، خود امام صادق را زهر دادند و کشتند. بیعت امام صادق با اینها یعنی سفک دماء و هتک اعراض، و تسلط افراد غیرمتاهل بر منصب خلافت، معنایش این است و امام صادق این کار را نمی‌تواند بکند می‌خواهید زندان بکنید، بکنید، من بیعت با شما نمی‌کنم، اگر فقط بیعت من با شما بود مساله‌ای نبود، بیعت من با شما هزاران هزار نفر را به دنبال دارد، من نمی‌توانم مسئول خون آنها بشوم، می‌دانید چی می‌خواهم خدمتتان بگوییم؟ به مطالب می‌رسید؟ این بزرگانی که در مسائل همیشه جانب احتیاط را داشتند به خودشان فکر نمی‌کردند به مردم فکر می‌کردند آنها به خود فکر نمی‌کردند که الان خب یک وظیفه می‌آید اگر بخواهد به خود فکر کند... این که فکر کردن ندارد ما که این مسائل را می‌دیدیم به تنها چیزی که فکر نمی‌کردند به خودشان بود.

در همین قم آن موقعی که این تانکها در این قم راه می‌رفتند و تیراندازی می‌کردند بنده از ناوایی نان گرفته بودم همینطور صاف، صاف در خیابان راه می‌رفتم که من را گرفتند کشیدند توی دکان خودشان و در را بستند گفتند سید تو اگر به خودت رحم نمی‌کنی به زن و بچه‌ات رحم کن گفتم من خب دارم می‌روم خانه دیگر، که وقتی که اوضاع آرامتر شد یک افسر آمد دونفر را مامور کرد که مرا برسانند به خانه یک افسر وقتی آمد - من را دیده بود از دور - آمد گفت قربان جدت بروم آخر این موقع نان گرفتن است؟ آن موقعی که بقیه توی خانه قایم شده بودند اسم نمی‌برم چه کسانی که در خانه را شکستند و رفتند توی خانه قایم شده بودند و بعد الان دارند هزارتا حرف می‌زنند آن موقع بنده جلوی تانکها و تیرزدن سربازها نان گرفته بودم و داشتم صاف صاف می‌رفتم خانه، خیلی خوب پس معلوم است که آدم ترسویی نیستیم ولی آیا باید انسان همیشه به خودش فکر کند؟ نباید آدم به کس دیگر فکر کند؟ انسان فقط مسولیت خودش را دارد؟ این بزرگانی که سابق شما کارشان را مورد ارزیابی قرار می‌دادید و

رفتارشان و حرکاتشان و سکنااتشان و احتیاطاتشان را در مسائل می بینید، اینها همه بخاطر چی بود؟ بخاطر دیگران بود و الا امروز فردا که آدم غزل خداحافظی را می خواند و به اصطلاح از این دنیا راحت می شویم مهم برای مکتب اهل بیت پرداختن به ماهیات قضایا و جریاناتی است که در آنجا می ماند و این یک مساله ای است که باید به آن رسید و دقت کرد مطلب دیگری که انسان باید به آن توجه داشته باشد این است که در مطالبی که اتفاق می افتد، انسان باید همیشه بهترین راه و طریق را برای برخورد با آن قضیه در پیش بگیرد و این نگاه کردن به حقایق و واقع است وقتی که یک دشمن مسلح یک دزد می آید در منزل شما نمی توانید بروید و گریبانش را بگیرید و سرش را به دیوار بکوبید در دستش اسلحه است و اگر بخواهی این عمل را شما انجام بدهی نه تنها آن به مقصد خود خواهد رسید بلکه شما هم از بین رفته اید.

پس حالا که اینطور است نگذارید شما را از بین برد بگذار او به مقصدش برسد خب يك پولی را که

می خواهد بردارد ببرد، در بعضی از همین کشورها يك دفعه ما يك جایی رفته بودیم بعد آنها بخاطر ناامنی مسلح بودند مدتی پیش هنوز خیلی نگهبان و سگ داشتند گفتم چرا شما اینقدر سگ و نگهبان دارید؟ گفت: اینجا ناامنی است و ما این نگهبانان کم بود يك شب دزدها آمدند منزل ما پول هم نمی خواستند می دانستند که اینها مسلح هستند صاف گفتند که آقا اسلحه داری بدی؟ خب اگر بگویی ندارم صاف می زند توی کله ام، در را باز کرد و گفت این اسلحه و بروید بردارید آن هم برداشت و تشکر هم کرد و خدا حافظی کرد و رفت حالا اگر این کار را نمی کرد چی می کرد؟ هم او را می کشت هم زنش را و هم بچه اش و هم اسلحه را برمی داشت و می برد! خب کار عقلائی کرده پول هم حتی برنداشتند، پول هم بود، گفتند پول نمی خواهیم فقط اسلحه می خواهیم دزدهای گروهی بودند آنجا فریقی بودند. و بعد آمدیم دیگر این کار را کردند، در کیفیت مساله خیلی مهم است که انسان چطور باید برخورد کند و نسبت به این

قضیه آن طریقی که موجب بشود صدمه و اینها کمتر  
بشود باید این مساله را در پیش بگیرد يك مطلب  
دیگری که بدنبال آن قضیه است و آن يك مساله خیلی  
مهمی است این است که ما نباید در تعابیرمان بیاییم و  
مطالب و مسائل را با هم خلط کنیم حدود و موقعیت  
هر شخصی باید مشخص بشود ماهیت هر حادثه‌ای  
باید روشن باشد و کسی را به کس دیگر و حادثه‌ای را  
به حادثه دیگر قیاس نباید کرد و این از آن مطالبی است  
که خلاصه مورد نظر والیان امر ما نیست امامان ما تمام  
تلاششان بر این بوده که حریم را در همه قضایا نگه  
دارند حریم را در هر جایی حفظ کنند وقتی که  
امیرالمؤمنین علیه‌السلام راجع به مساله عاشورا  
می‌فرماید: وسابق مناخ رکابهم مصارع عشاق لم  
یسبقهم سابق ولا یلحقهم لاحق این قضیه را با این  
کیفیت مساله منحصر به فردی است، در دنیا قتل و  
غارت خیلی بوده از اول خلقت آدم تا زمان ظهور  
حضرت قتل‌ها و کشتارها هست جنگ‌ها و تجاوزها  
بوده، تخریب‌ها و تزویرهایی بوده همه بوده ولی عاشورا

در طول تاریخ فقط يك روز بوده آن هم روز دهم محرم  
بله شما بخواهید به نفس هويت خارجی نگاه کنید  
هويت منظورم نه هويت با همه حقایقی که درش هست  
آن خب می شود همان ظهور ماهیت منظورم همان نمود  
خارجی است اگر بخواهیم نگاه کنیم با مساله عاشورا  
شاید اختلافی نداشته باشد بالاخره در آنجا آدمند و تیر  
است و خون و اینها در اینجا هم همینطور تیر و گلوله  
است و خون و از بین رفتن و تفاوتی در این مساله از  
این نقطه نظر ندارد چون در هر دو قضیه انسان است و  
فصل و جنسش هم ناطق و حیوان است و این صورت  
ظاهر مساله است. ولی صورت باطن قضیه آن صورتی  
است که این واقعه را از بقیه وقایع ممتاز کرده است آن  
صورت، صورت واقعی است و ما بخاطر آن صورت  
واقعی هر سال داریم عزاداری می کنیم نه بخاطر این  
صورت ظاهری اگر بخاطر صورت ظاهری باشد باید  
هر روز عزاداری کنیم بالاخره هر روزی يك جا قتل  
بوده و غارتی بوده الان هست سابق بوده همیشه این  
مساله بوده این که الان هر سال ما را به دنبال خود

می‌کشد و بخواهیم یا نخواهیم دلهای ما متحول می‌شود این مال چیست؟ این مال این است که امام حسین کشته شده است؟ خب خیلی‌ها کشته شدند در طور تاریخ این که دیگر تحول ندارد این بخاطر اینکه بر بدن امام حسین اسب تازاندند؟ اینقدر در تاریخ بوده از روی جنازه ماشین و تانک رد شده بدتر از اسب، چرا ما آن را عاشورا نمی‌گیریم؟ چرا به آن خطاب عاشورا نمی‌کنیم؟ پس آنچه که موجب دوام این حادثه شده است آن اهدافی است که پشت این حادثه است آن نیاتی که پشت این قضیه بوده آن هدفی که پشت این مساله بوده آن مطلب اصل بوده وقتی که حضرت علی اکبر می‌آید و می‌خواهد برود به میدان امام حسین به همه افراد گفت نه، به حضرت علی اکبر گفت برو این نیت چه نیتی بوده است؟ آیا این نیت در تاریخ هم تکرار شده است این مساله در تاریخ تکرار شده؟ آن هدفی را که آنها می‌دیدند و می‌گفتند که هزار نفر ... اتفاقاً در همین سفر که بودیم يك روز صحبت این قضیه شد و این مساله با همین رفقا صحبت می‌کردیم می‌گفتیم

واقعا بیایم به خودمان فکر کنیم وقتی زهیر بن غین می‌آید می‌گوید که اگر هزار بار مرا تکه‌تکه بکنند و دوباره چه بکنند و دفعه هزارویکمی دست بر نمی‌دارم خب این شوخی نمی‌کرده این در واقع داشته این حرف را می‌زده واقعا ما کلاه خودمان را قاضی کنیم ما هم همین هستیم؟ حالا به بقیه کاری نداریم همین که اینجا هستیم و داریم با رفقا صحبت می‌کنیم ما هم همین هستیم؟ حالا هزار دفعه را نمی‌گوییم دو دفعه، یک دفعه خلاصه بگیرند ما را بکشند و دفعه دوم زنده بکنند آقا می‌گذاریم در می‌رویم، نه صد و نود و هشت تایش پیشکشمان، ما هم واقعا همین هستیم!! یا آن حبیب بن مظاهری که با این وضعیت هست و با این نحوه آمده.

خب افراد خیلی بودند افرادی که در این جریانات و مسائل که ما شنیدیم مجاهدت‌ها کردند رنج‌ها کشیدند واقعا مقاومت‌ها کردند، اینها همه بوده در این قضیه، ولی آخرش ... - این که من می‌گویم چیزهایی است که خودم دیدم دارم می‌گویم - مثلا آن شخص می‌گوید دیدم دیگر اینجا



نمی توانم اگر اینها بخواهند به این مساله ادامه بدهند  
من اسم افراد را خواهم گفت خودشان گفتند من از  
همین جا شنیدم یک دفعه قضیه برمی گردد و این  
مساله پیش نمی آید یعنی من می آیم تا اینجا و از اینجا  
به بعد من دیگر نمی توانم ولی زهیر اینطور نبود اصلا  
فکر اینکه بیاید و یک همچنین مساله ای به ذهنش  
خطور بکند نبود حیب نبوده مسلم نبوده اصلا یک  
همچین مطلبی نبوده چرا نبوده؟ چون این در یک  
درجه ای از فهم قرار داشته که آن درجه از فهم غالب  
بر ماده بوده وقتی آن غلبه بکند بر ماده چطور  
می تواند دیگر ماده اثر بکند بر معنا؟ ولی ما درجه مان  
در حد ماده است منتهی حالا نه بگوییم مادی مادی  
یک مقداری جنبه معنوی و روحانی دارد این را قبول  
می کنیم ولی در آن بالاخره توجه به بدن هست، درد  
می آید، هم در این درد می آید هم در آن، همین این  
زجر می کشد هم او، اینها را قبول داریم ولی بین این  
و او همین است که می گویند دیگر کسی مثل اینها  
نمی آید بین این مرتبه از فهم و شعور و آن مرتبه از  
ادراک بین این مرتبه که وقتی ما بیائیم بیائیم و برسیم

به یک نقطه در جریان کربلا حضرت ابوالفضل با  
علی بن الحسین با هم عهد بستند که فردا صبح یک  
نفر از اصحاب را که حق ندارند بروند یعنی اصحاب  
را می گفتند شما نبایستی بروید همین دو نفر با هم  
قرار گذاشتند که بیایند بیفتند به جان لشگر عمر سعد  
و همه را داغون کند و می کردند یعنی  
حضرت علی اکبر و حضرت ابوالفضل این کار را  
می توانستند و می کردند می گویند وقتی که رفتند به  
سمت کوفه، رفتند به ابن زیاد بگویند بابا چی است  
سی هزار تا آوردی سیصد هزار تا باید بیاوری! سی  
هزار تا به جایی نمی رسد اینها همه را داغون می کنند  
و اگر مشیت نبود این کار را انجام می دادند کی  
جلوی این قضیه را گرفت امام حسین می گیرد آیا  
این مساله هم در ما هست؟ این قضیه هست؟ آیا این  
که امام حسین بیاید و بزند و فلان بکند و بگوید که  
همان علی بن ابی طالب صفین دوباره الان زنده شده،  
که یک دفعه خطاب آمد به حسین مقام شفاعت را  
می خواهی یا غلبه بر دشمن را، حضرت فرمود مقام  
شفاعت را، همان موقع آن تیر آمد آیا این هم در ما  
هست؟ عاشورا این است قضیه اش این هم هست در

ما؟ این مساله که می گفتند باید به این مطالب فکر کرد و آن جریان را متوجه شد و آن نزول حقیقت توحید و آن مطلبی را که من گفتم در جریان عاشورا خود سیدالشهدا این قضایا را بوجود آورد خود حضرت این مسائل را بوجود آورد، یعنی هم او مجری مشیت خدا بود و الا ملائکه آمدند و حوش آمدند همه آمدند و از طایفه جن آمد و گفت دو دقیقه همه اینها را از بین می بریم چرا حضرت گفت نه؟ چون مقصود حضرت غلبه نبود ولی مقصود ما غلبه است منتهی غلبه‌ای که در آن رنگ خداست نه اینکه غلبه‌ای که یزید و که عمر بیاید نه اینکه غلبه‌ای که فرض کنید فلان کمونیسم بیاید غلبه‌ای که در آن خدا بیاید ولی غلبه است خب خدا می گوید من غلبه را نمی خواهم شما برای من می خواهی غلبه کنی؟ می گوید من غلبه را نمی خواهم! خب چه می گویی؟ ما چه می گوئیم؟ می گوئیم نه، خدایا ما باید غلبه بکنیم تا اینکه عالم چه ... خدا می گوید نه، آن غلبه مال ولی من است آن هنوز نیامده است آن غلبه‌ای که مورد نظر من است باید بدست او انجام بشود ما

می خواهیم کار کی را بکنیم؟ کار امام زمان را بکنیم  
عیب ندارد بسیار خوب تا اینجایش را داشته باشید  
عیب ندارد خدا می گوید بسم الله شما می خواهید آن  
کار را بکنید؟ عیب ندارد این گوی و این میدان شد  
یا نشد؟ آن اولیاء خدا امروز را می دانستند و  
می خواندند امروز را نگاه می کردند من گفتم  
امیرالمؤمنین وقتی که به آن افراد می گفت نروید  
عثمان را بکشید نه اینکه عاشق چشم و ابروی عثمان  
بود از همه افراد به عثمان دشمن تر بود چون  
امیرالمؤمنین می داند این فقط کشته شدن عثمان  
نیست یک روباهی توی شام نشسته فقط منتظر است  
که این عثمان کشته بشود، لذا لشکر را می آورد ولی  
وارد مدینه نمی کند از همان جا بر می گردد شام،  
وقتی که عثمان از او تقاضا کرد معاویه آمد و عثمان،  
به مروان گفت که هم تو و هم معاویه شما دوتا  
مسبب اصلی قتل من بودید در اینجا تو با کارهای  
خودت و آن هم با شیطنت ها و مکاری که کرده شما  
علت هستید آن می آید و به داد من نمی رسد و تا کار  
از کار بگذرد و همین طور هم شد. آمد در نزدیکی  
و بعد هم برگشت سر جای خودش چون منتظر بود،

برمی‌گردد پیراهن عثمان را می‌برد بالا، ببینید!  
وسیله، دنبال وسیله، بالاخره مردم را باید یک جوری  
تحریک کرد. لذا پیراهن عثمان را چند میلیون خریده  
بوده که به دستش برسد که آی نگاه کنید این خلیفه  
این هم پیراهنش این هم انگشت‌های زنش  
انگشت‌های چند میلیون دلار، آن موقع دلار که نبوده  
طلا و اینها بوده خریده بوده و بالای منبر و مساله به  
این نحوه بوده است این مساله مساله است قضایا و  
حوادثی که پیدا می‌شود باید این حوادث را در  
چهارچوب خودش همانطوری که هست باید ارائه  
داد ما از جایی دیگر نباید کمک بگیریم عاشورا مال  
عاشورا است امروز یزید خیلی زیاد است  
سنان بن انس خیلی زیاد است شمر خیلی زیاد است  
بله در مرتبه شقاوت تمام آنهایی که دارند الان آن  
جنایات را انجام می‌دهند کی هستند؟ همین یزید  
هستند یزید و سنان و شمر هستند منتهی آن شمر آن  
صورت داشت آن موقع اسلحه جور دیگری بود الان  
فرق می‌کند در این مساله شکی نیست که در مرتبه  
شقاوت اشکال ندارد شقی همیشه بوده و همیشه

خواهد بود ولی در قضیه عاشورا که فقط شمر و یزید نبود این طرف قضیه امام حسین و حضرت ابوالفضل برتر بود اگر فقط در مساله عاشورا عمر سعد و یزید و سنان داشتیم خب الان عاشورا هر روز بود ولی در مساله عاشورا یک طرفمان سنان بود و خولی بود و شمر بود الان هم هستند الان هم همانها هستند همین صدامی که کذا و کذا واقعا این صدام از شمر قساوتش کمتر بود؟ جلوی سر شیعه‌ها را می‌بریدند و این سیگار برگش را گذاشته بود! خب اگر این روز عاشورا بود چکار می‌کرد؟ این سر امام حسین را زودتر از شمر می‌برید قطعا این صدامی که رفت اگر از شمر قصی‌القلب تر نبود پایین تر نبود همین جناب بود، یک چیز عجیبی بود یعنی یک جانوری که صدتا می‌آوردند می‌گفت این صدتا را ذبح کنید، ذبح می‌کردند و این هم داشت سیگار می‌کشید و نگاه می‌کرد، صدتای دیگر بیاورید، نه، سیصدتا، تا یک مقدار اوضاع بهتر بشود!! مطمئن بشویم که قضیه یعنی یک همچین جانوری بود خیلی خب پس الان ما شمر داریم همه جا هم داریم توی هر کشوری آنقدر شمرها و خولی‌ها هستند ولی

امام حسین چندتا داریم؟ حضرت ابوالفضل چندتا داریم؟ حضرت علی اکبر چندتا داریم؟ که اگر امامت به علی بن الحسین نمی‌رسید به حضرت علی اکبر می‌رسید یعنی تالی تلو بود منتهی آن یک درجه بالاتر، چندتا داریم؟ خب بیایم دیگر این چیزی نیست که بخواهد در صندوق قایم‌ش کرد بالاخره افراد بیایند و آنها که می‌گویند ما قابلیت داریم حضرت علی اکبر بشویم، بیایم با آنها صحبت کنیم استفاده کنیم از بهائشان، آنهایی که قابلیت دارند که ...

آن آقای که می‌گفت خدا پیام‌زدهش آدم خوبی بود می‌گفت ای حسین - من خودم شنیدم در مشهد قبل از نماز جمعه سخنرانی کرد - ای حسین اگر تو یک علی اکبر داشتی ما هزاران علی اکبر داریم اگر تو یک حبیب بن مظاهر داشتی ما هزاران حبیب داریم من خودم شنیدم از ایشان فوت کردند البته او را کشتند در جایی، خوب ناشی از جهالتش بوده است. مرد خوبی بود. ولی حرف، حرف باطل، جناب آقای شهید رجایی خدا رحمت کند شما

می‌گویید اگر تو یک علی‌اکبر داشتی، ما هزاران علی‌اکبر داریم شما یکی از آنها را بردار بیاور تا من بگویم علی‌اکبر کی بود و یکی از این هزارتای تو کی است. بله، جوانهایی بودند صاف و پاک بودند، بنده هم می‌شناختم و بسیاری را هم نمی‌شناختم و در این شکی نیست ولی آیا حضرت علی‌اکبر شد؟ اگر یک مرجع تقلیدی مثل مرحوم آقای بروجردی بیاید با آن علمیت و با آن صداقت و با آن خلوص و اینها آیا ما می‌توانیم کسی دیگر را از افرادی که فرض کنید، لمعه می‌خواند چون سید است و ریشش هم سفید چون عینک هم می‌زند - ایشان می‌زد - این هم چون مثل آقاست پس می‌شود از او تقلید کرد! یا نه، اگر یک کسی مثل مرحوم شیرازی بود در آن زمان با آن علم و قداست، آیا الان هم می‌توانید بگوید میرزای شیرازی، بفرما میرزای شیرازی علم داشت تو هم علمت را بینیم میرزای شیرازی کیاست داشت کیاست تو را هم بینیم، میرزای شیرازی معنویت و روحانیت و کشف بعضی از مطالب داشت، مال تو را هم بینیم، همین طوری بنشینیم بگوییم بالاخره چیزی باشد ما هم بینیم اشکال ندارد. اگر یک



شخصی مثل سیدبحرالعلومی آمد آیا ما می توانیم بگوییم بحرالعلوم‌ها امروز هستند؟ خوب یکی بیاید یکی مثل بحرالعلوم بیاید که با اهل انجیل از روی انجیل بخواند. ده صفحه را بخواند و همه را محکوم کند با اهل تورات در بین راه نجف تورات را بخواند که در آنجا سیصد نفر شیعه بشوند. بسیار خوب، بحرالعلوم مورد عنایت حضرت بود تو هم یکی که مورد عنایت حضرت است بیاور، دیگر نگوییم این بحرالعلوم است اگر بگوییم دروغ گفتیم، چون بحرالعلوم یک هویت و ماهیت خاص خودش را دارد میرزای شیرازی ماهیت و مرتبه خاص خودش را دارد. اگر یک کسی بمانند میرزای شیرازی بود و در آن رتبه و در مقام ثبوت و اثبات توانست به اهل خبره آن ماهیت خودش را بنمایاند، اشکال ندارد ولی کجا؟

بنابراین در این طرف مساله که امروزه افرادی هستند که همان شمر و سنان و خولی هستند، بله، در آن شکی نیست هستند، اما در این طرف قضیه این طرف جوب که حبیب بن مظاهر و حضرت ابوالفضل

و سیدالشهداء و حضرت زینب و حضرت علی بن الحسین بود در این طرف بفرما چه کسی است؟ نشان بدهید الان امام حسین کیست؟ نشان بدهیم حضرت ابوالفضل کیست؟ یکی از این هزاران هزارهای که دارند از بین می‌روند و کشته می‌شوند و درجه دارند و غیردرجه دارند بگویید این مانند حضرت ابوالفضل است. بسیار خوب، ببینیم قبول می‌کنیم یکی از اینها حضرت علی اکبر است بفرما می‌پذیریم، چه اشکال دارد، اما اگر نشد چی؟ اگر نشد، نباید گفت، این عاشورا است. نباید انسان بگوید که این بحرالعلوم است. این میرزای شیرازی است. این شیخ انصاری است. فرض بکنید، که اگر این او نیست نباید بگوید این امام حسین است، این را نباید گفت، بنابراین، کسانی که در روی منبرها می‌گفتند و در کتابها می‌نوشتند که ما حسین زمان داریم، ما علی زمان داریم، ما باید فرض بکنید دنبال حسین زمان برویم، من یک دفعه از مرحوم آقای مطهری شنیدم خودم شنیدم در رادیو نوار ایشان را گذاشته بود و البته راجع به موشه‌دایان تعبیر به شمر کرده بود می‌گفت شمر آن زمان مرد خاکش کردند و

چه کردند شمر این زمان موشه‌دایان، این حرف را قبول می‌کنیم شمر این زمان موشه‌دایان است قبول است مساله خلافی نیست شاید از شمر هم بدتر بوده حتی، ولی این جمله بعدش که امروز باید حسین زمانها را شناخت!! هان چی شد؟ در آن طرف قضیه ایرادی نیست، این طرف مساله ایراد است. مکتب تشیع به ما می‌گوید باید حریم را حفظ کرد، این تشیع است، حریم باید حفظ بشود الان دارد جنایاتی در آنجا انجام می‌شود، بسیار خب باید گفته بشود، تبلیغ بشود این طرف و آن طرف بشود این مسائل باید اعلام بشود، ولی اسم عاشورا گذاشتن روی آن چیه؟ این تجاوز در حریم عصمت است، عاشورا معصوم بود. در حرکات معصوم بود در جریان عاشورا، مساله طهارت مطلقه بود طهارت انما یریدالله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت، در آنجا تجلی کرده بود چرا؟ چون مدیرش سیدالشهدا بوده، مدیر عاشورا سیدالشهدا بوده، گفتم به رفقا اگر همین عاشورا به دست حضرت ابوالفضل بود عاشورا باز نبود از حضرت ابوالفضل دیگر بالاتر کی؟ بغل امام؛

سیدالشهداء به حضرت ابوالفضل می گوید بنفسی  
انت جانم به فدایت، الان که شما می روید کربلا حرم  
امام حسین با حرم حضرت ابوالفضل فرق می کند  
این مال چیست؟ مقام شفاعت را دارد تمام اولین و  
آخرین و جبرائیل هم را شفاعت می کند، حضرت  
ابوالفضل جبرائیل هم باید کاسه لیسی همین حضرت  
ابوالفضل را بکند این به جای خود، آنها را قبول  
داریم ولی مقام امامت یک چیز دیگر است یعنی  
حتی ما در حریم امام حسین، حضرت ابوالفضل هم  
نباید داخل بکنیم، اینقدر مساله مهم است حضرت  
ابوالفضل به جای خود حضرت علی اکبر به جای  
خود حبیب به جای خود همه اینها جای خودشان را  
دارند امام حسین هم به جای خود بالاتر از این  
بگوییم امیرالمؤمنین هم با خود امام حسین فرق  
می کند آن هم به جای خود، پیغمبر هم جای خود را  
دارد، همه شان هر کسی در جای خودش، خود امام  
حسین می گوید من را با پدرم امیرالمؤمنین نباید  
مقایسه کنید آن ابوالائمه است من چی ام؟ پسر اویم،  
امام حسین مقام شفاعت کبری را دارد، فقط ما اینقدر  
می فهمیم که نمی دانیم یعنی ما در این مساله فکرمان

به آنجایی رسیده است که بگوییم ما نمی فهمیم، -  
گفت بدانجا رسید دانش من که بدانم همی که نادانم  
- ما در قضیه امام حسین باید بگوییم نمی فهمیم، تمام  
شد. خودشان معرفتش را بدهند. آن اولیاء فهمیدند  
بزرگان فهمیدند ما نمی فهمیم، یکی از رفقای تهران  
همین کربلا آمد گفت: آقا می گویند وقتی که  
می خواهید بروید حرم، اول بروید حرم حضرت  
ابوالفضل و از حضرت ابوالفضل اذن دخول بگیرید،  
گفتم: گوش نکنید، اول بروید، سراغ امام حسین او  
امام است، مقام امام بالاتر است از مقام غیر امام، بعد  
بیاید حضرت ابوالفضل و چیزی را که ما خودمان با  
چشممان از اولیاء مشاهده می کردیم، اگر اینطور  
است پس مدینه هم می روید، اول بروید حرم پیغمبر،  
بروید اول قبرستان بقیع از آنها اذن دخول بگیرید  
برای پیغمبر، این حرفها نیست، اینها همه تفنّات و  
سلیقه ها است. اول بروید، حرم سیدالشهداء و بعد  
حرم حضرت ابوالفضل و از هردو فیض ببرید تا آن  
رعایت ادب بشود. در مکتب اهل بیت باید حریم  
محفوظ باشد ما هزارتا اسم می توانیم برای این وقایع

بگذاریم، هزارتا تعبیری که نشان دهنده این وقایع و جنایات و وحشی‌گری‌ها باشد، همه را می‌توانیم بگوییم ولی تعبیری را که می‌خواهیم انتخاب بکنیم باید مشخص شده و محدود باشد. مرحوم مطهری در این که گفت ما باید حسین‌های را زمان بشناسیم حرف غلط و باطلی زد تمام. شکی در این نیست، هرکسی هم هرچه بگوید باطل است، اگر حسین زمان باشد یک نفر است آن هم الان ولی حی ما است. این حسین زمان ما است این را قبول داریم هر کسی غیر از این باشد نه، ولی خدا هم باشد ما قبول نداریم هرکسی می‌خواهد باشد دیگر بالاتر از این، این که داریم خودمان می‌گوییم امام امام است به حریم امام نباید وارد شد و به کارهایی که امام کرده نباید وارد شد و اسم آن کارها را نباید روی کارهای خودمان قرار بدهیم، این همان چیزی است که بزرگان نسبت به آن دغدغه خاطر داشتند و نگران بودند که این دو موضع جای خود را عوض نکند. انشاءالله از فردا دیگر، روال عادی شروع می‌شود.